



آموزه‌های مرگ‌اندیشی در اشعار سعدی

زهرا سلیمانی*

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ورامین - پیشوا
تاریخ دریافت: ۹۵/۸/۲۱ تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۲/۱۶

چکیده:

مرگ و پایان زندگی دنیوی یکی از مسائلی است که از دیرباز همواره ذهن بشر را به خود مشغول نموده است و البته در این میان، نویسندگان و شاعران که از روحیه لطیف‌تری نسبت به دیگران برخوردار بوده‌اند بیش از سایرین به این موضوع پرداخته‌اند و در حقیقت یکی از دغدغه‌های دائمی ذهن و دل آنان کاوش و پردازش مسئله مرگ بوده است. مسئله مرگ ممکن است گاه به صورت موضوعی خوفناک و یا گاهی به صورت محاورات و اندیشه‌های گوناگون مطرح شود و این می‌تواند راهی باشد به سوی ایجاد شادی و رستگاری و زندگی متعالی و دوستی‌های پایدار و زندگی سرشار از ایمان؛ و تمام این‌ها می‌تواند تلخی مرگ و غم و اندوه آن را مبدل به شادی و بصیرت سازد. سعدی شیرازی به عنوان یکی از بلند پایه‌ترین چهره‌های شعر و نثر فارسی از نظر تجربه زندگی و آشنایی به اخلاق مسلمانی و انسانی و نیز اطلاعات

ادبی و اجتماعی، سیاسی و دینی و اعتقادی در ایران و جهان از جایگاه خاصی برخوردار است؛ در این نوشتار سعی شده است تا به اهمیت موضوع مرگ و ابعاد و زوایای آن از دیدگاه بزرگ مرد ادب پارسی، سعدی شیرازی پرداخته شود، شاعری که حتی مرگ را نیز چون پلی برای رسیدن به آموزه‌های اخلاقی و تعلیمی سخن خویش ساخت.

واژه های کلیدی: مرگ، شعر فارسی، آموزه‌های اخلاقی، آموزه‌های دینی، سعدی.

مقدمه

مرگ یکی از موضوعات مهم غالب آثار ادبی (منظوم و منثور) را تشکیل می دهد، موضوعاتی هم چون تهور و بی باکی، زیبایی، لذت، نیستی و نابودی، جاودانگی، حقیقت انکارناپذیر، قدرت لایتناهی، آزادی روح و جان و... ابعاد مختلف مرگ در نگاه شاعران است، شاید بتوان گفت موضع انسان نسبت به مرگ و طرز نگرش وی، این مفاهیم را در شعر و نثر ادبی پیش کشیده است، از این رو مطرح بودن این قضایا در ادبیات بر کنار از زمان خاصی است و می تواند در همه زمانها مصادیق آن یافته شود.

مسئله مرگ و علل و عوامل آن همواره باعث نگرانی بشر بوده است، سؤالی که نه فقط علمای دینی بلکه همه انسانها از جمله شاعران را نیز به خود مشغول ساخته است و به اندیشیدن واداشته است. سؤالاتی نظیر «چرا مرگ، چگونگی وقوع آن، و در چه شرایطی و در چه زمانی و در چه مکانی رخ خواهد داد؟» تنها نمونه‌ای از سؤالاتی است که همیشه پیرامون مرگ بوده است ولی آیا واقعاً کیفیت رخداد مرگ مهم و کارساز بوده است؟ و یا اینکه انسان با چه توشه و بهره‌ای این دنیا را ترک خواهد کرد مهم و کارگشا است.

انسان در طول تاریخ لحظه‌ای از مبارزه با مرگ دست نکشیده و به همین علت در جایی که علم از توضیح این شگفتی و گشودن این راز در می ماند، متوسل به باورهای دینی، اعتقادات مذهبی و آموزه‌های اخلاقی می شود و همین باورها و اعتقادات گاهی او را به زندگی جاوید در سرای ابدی فرا می خواند و به نظر می آید در برابر سرگشتگی علوم و تکنولوژی در برابر رازگشایی «مرگ»، علوم انسانی در قالب علوم دینی و عرفانی و ادبیات تعلیمی و حکمی بهتر توانسته‌اند به ابهامات ذهن بشر پاسخ دهند.

موضوع مرگ و توجه به عالم پس از مرگ از مهم‌ترین موضوعاتی بوده است که شاعران و نویسندگان بزرگ، بدان توجه داشته و پیش از هر مضمون دیگری بدان پرداخته‌اند. سعدی شیرازی به عنوان یکی از بلندپایه‌ترین چهره‌های شعر و نثر فارسی از نظر تجربه‌ی زندگی و آشنایی به اخلاق مسلمانی و انسانی و نیز اطلاعات ادبی، اجتماعی، سیاسی، دینی و اعتقادی در ایران و جهان از جایگاه خاصی برخوردار است؛ و به اقرار متقدمان پارسی‌زبان، دیوانش «نمکدان شعر» است و سخنش همگی «نمک و مزه و شیرینی و لطافت» است (صفا، ۱۳۸۲: ۱۱۱-۱۱۴).

«سعدی به عنوان یک مصلح اجتماعی همه‌جانبه که همه‌ی مصالح اجتماعی را مطرح کرده، هیچ جهتی را به تنهایی نگرفته و قصدش واقعاً یک تربیت ساده اجتماعی بوده است» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۱: ۱۰۱) و بدین جهت حتی موضوع مرگ را نیز ابزار و وسیله‌ای در جهت اصلاحات اجتماعی ساخته است.

و از آنجا که «همه جا سعدی با قرآن است و قرآن با سعدی» (مؤید شیرازی، ۱۳۷۶: ۳۲) بدون تردید از آن دسته شاعرانی است که به دلیل داشتن زمینه‌های اعتقادی و معنوی فراوان و آگاهی عمیق از حقایق اسلام، به ویژه آموزه‌های دینی پیرامون مرگ و قیامت این مسئله را بیش از شعرای دیگر مدنظر داشته و چنین توجهی در اشعار وی به روشنی مشهود و قابل تأمل و پژوهش است خاصه آنکه تا به حال مورد بررسی واقع نگشته است؛ لذا در این نوشتار تلاش بر این است تا با تکیه بر روش تحلیلی و توصیفی و مطالعه‌ی اشعار شاعر مسائلی چون عبرت از دنیا و خصائص آن، غنیمت شمردن عمر، حوادث بعد از مرگ و اندرزها پیرامون فنای دنیا و بقای آخرت، در دیوان شاعر مورد کاوش قرار گیرد، تا از یک سو روشن شود دیدگاه او به عنوان یکی از برجسته‌ترین شاعران ادب پارسی نسبت به مرگ و جهان آخرت چگونه است و از سوی دیگر زمینه‌ای برای بیداری افکار و تنبه افراد فراهم شود تا در راستای مطالعه و دقت در شعر این شاعر با موضوع «مرگ» راهی به سوی خودشناسی و خودسازی فراروی آنان باز گردد.

۱- مفهوم مرگ:

«مرگ» واژه‌ای فارسی است که در فارسی باستان از ریشه ضعیف "my" و با افزودن مصوت a حاصل می‌شود و در فارسی دری به صورت «مرگ» درآمده است. (ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۱۳۸)

واژه ی «مرگ» در لغت به معنای مردن، فنای حیات، نیست شدن زندگانی، درگذشت و فوت و... آمده است. مرگ همین خوابی است که هر شب به سراغ شما می‌آید با این اختلاف که مدتش طولانی است و انسان در این خواب بیدار نمی‌شود مگر در روز قیامت. یا به عبارت دیگر، «مرگ»

واقعیتی گریزناپذیر در زندگی هر فردی می‌باشد و تلخ‌ترین تجربه‌ای است که به ناچار هر انسانی و یا بهتر بگوییم هر موجود زنده‌ای در طول زندگی‌اش، آن را می‌آزماید، همچنین «مرگ» نیستی، عدم، فوت و واژه‌هایی از این دست است که در ذهن آدمی همواره دنیای اسرارآمیزی را تداعی می‌کند که سراسر ناشناخته است و انسان فانی همانند کودکی که از هر ناشناخته‌ای هراس دارد و از نزدیک شدن به آن اجتناب می‌ورزد از مرگ و نیستی می‌هراسد، غافل از اینکه «مرگ» نیز مرحله‌ای از تکامل انسان است که گذر از آن برای رسیدن به خالق یگانه و علو درجات، همانند تولد و ورود به عرصه‌ی گیتی لازم است.

«مرگ» فرایندی است ترسناک که نشان اتمام همه چیز است یا وحشتناک‌ترین واقعیتی که در زندگی هر کسی رخ می‌دهد و راه گریزی از آن نیست و جاودانگی در این دنیا کیمیایی است که هرگز بدست نیامده و تمام جویندگانی که زندگی خود را صرف یافتن آن کرده‌اند در پایان نومید بازگشتند و یا در بیابان‌های حیرت و سرگردانی جان سپردند چون تلاش در یافتن جاودانگی با شکست مواجه شد. (حسینی طهرانی، ۱۳۷۹: ۱۴۰)

ادیان آسمانی به ویژه دین مبین اسلام و نیز مذهب جاودانه‌ی شیعه به جهت اهمیت این مسئله، بخش وسیعی از تعالیم خود را بدین موضوع اختصاص داده و بسیاری از حقایق و معارف آن را با استعانت از منبع وسیع وحی در اختیار بشر گذاشته‌اند به طوری که امروزه کمتر کسی با مرگ و دنیای بعد از آن بیگانه می‌باشد.

از ویژگی‌های آدمی این است که فرجامی دور از انتظار و ناگهانی در پی‌دارد و اجل آنچنان غافل‌گیرانه و ناگهانی در برابر انسان ظاهر می‌شود که فرصت انجام هیچ کاری را به او نمی‌دهد، آن چنان که قرآن می‌فرماید مرگ لحظه‌ای است که قابل تقدیم و تأخیر نیست: «و لکل أُمَّه اجل فاذا جاء أجلهم لا يستأخرون ساعة و لا يستقدمون» (اعراف / ۳۴).

و از همین رو خیام نیز گفته است:

برخی ز خواب تا شرابی بخوریم ز آن پیش که از زمانه تابی بخوریم
کاین چرخ ستیزه‌روی ناگه روزی چندان ندهد زمان که آبی بخوریم

(خیام، ۱۳۷۸: ۴۲)

شاید اغراق نباشد اگر بگوییم شاعران عرصه‌ی ادبیات فارسی، اخلاقی‌ترین و مصلح‌ترین شاعران در میان سرایندگان عالم هستند که به دلیل آشنایی با مبانی اخلاقی و اصول اعتقادی اسلام، سازنده‌ترین و گرانبهارترین اشعار و آثار را از خود برجای گذاشته‌اند، مسئله‌ی مرگ و معاد از جمله

مسائلی است که همه آگاهان و اندیشمندان جهان در مقابل آن متحیر و سرگردان بوده و هیچکس تاکنون نتوانسته است پرده از راز بزرگ مرگ و دنیای پس از مرگ بردارد. مرگ پدیده‌ای است که افکار همه بشریت را به خود مشغول کرده است و سعدی نیز از این مسئله مستثنی نبوده است و در بوستان و گلستان خویش و در غزلیاتش از مرگ یاد کرده و به بی‌اعتباری دنیا پرداخته است و به همین دلیل است که حکایات بسیاری را در رابطه با این موضوع مطرح کرده است.

۲- جلوه‌های تعلیمی مرگ در اشعار سعدی:

۱-۲- ایمان به خدا و سازگاری با دنیا

ایمان به خداوند، پاسخ سؤالات فلسفی گوناگون بشر، در مورد هستی را می‌دهد چون خداست که به امر خود از عدم، جهان را خلق کرده و کسی غیر از او نمی‌تواند از نیستی، هستی پدید آورد. او مخلوقات را می‌آفریند، دوباره آنها را از هستی به نیستی می‌برد و به این شیوه هم می‌تواند در قیامت آنها را محشور سازد:

«به امرش وجود از عدم نقش بست که داند جزا و گردن از نیست هست»

(سعدی، ۱۳۸۳: ۲۰۶)

تمام کائنات و مجموعه جهان هستی، بر خدایی حضرت حق یک‌رأی و متحدالفکرند هرچند نتوان

پی به کنه ماهیت و حقیقت وجود او ببرند:

فرو مانده در کنه ماهیتش
بصر منتهای جمالش نیافت
نه در ذیل وصفش رسد دست فهم
قیاس تو بر وی نگردد محیط»

«جهان متفق بر الهیتش
بشیر ماورای جلالش نیافت
نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم
محیط است علم ملک بر بسیط

(همان: ۲۰۷)

سعدی مسلمانی است که معتقد و مؤمن است و آنچه را که مورد اشاره قرآن کریم و حضرت رسول اکرم (ص) و دین مبین اسلام است با جان دل و بدون هیچ‌گونه شک و تردیدی می‌پذیرد و به حکم ضعف بشری اظهار عجز می‌کند و می‌گوید: در این کار، و در این مسئله خرد آدمی حیران است و درک رازهای مرگ و آفرینش و هدف و غایت سرنوشت بشری برایش ناممکن و نامشخص است:

«ای چشم خرد حیران در منظر مطبوعت وی دست نظر کوتاه از دامن ادراکت»

(سعدی، ۱۳۸۳: ۵۲۷)

و آنگاه که خود را از درک حقایق مرگ و زندگی عاجز می بیند از خدا می خواهد که او را هدایت فرماید و این راه ظلمانی را با چراغ توفیق نورانی سازد چرا که او را صاحب اختیار مرگ و زندگی افراد بشر و موجودات جهان هستی می داند و تنها او را رمزگشای خلقت و مرگ انسان ها می داند و از او مدد می جوید:

«چشم تدبیرم نمی بیند به تاریکی جهل جرم بخشا یا به توفیقم چراغی پیش آر»

(همان: ۱۰۱۰)

سعدی با کندوکاو بسیار دریافته است که اندیشه در اسرار جهان خلقت و راز مرگ و اسرار پیچیده جهان هستی اگرچه یک ارزش محسوب می شود ولی راه به جایی نمی برد:

«همه تخت و ملکی پذیرد زوال بجز ملک فرمانده لایزال»

(بوستان: ۶۵)

او معتقد است اگر انسان به اسرار غیب، آگاهی داشته باشد مرزهای میان رب و مربوب برداشته شده و زندگی انسان ها بر روی زمین تهدید می شود چون دیگر هیچ فردی از جانب افراد دیگر آسودگی نخواهد داشت:

«نعوذ بالله اگر خلق غیب دان بودی کس به حال خود از دست خلق نیاسودی»

(سعدی، ۱۳۸۳: ۱۰۹۱)

سعدی با پدیده مرگ، مخالف نیست و می گوید: اگر انسان به غایت فرتوت و پیر گردد به دلایل گوناگون، خود از خدا آرزوی مرگ می کند به عنوان مثال مرگ عزیزانش خاطرش را مکدر می سازد و ضعف و سستی بدن او را زمین گیر و سربار و مزاحم دیگران می سازد لذا از جانب خدا، طلب مرگ می کند تا از چنین مشکلاتی آسوده شود:

«نشینی حدیث خواجه ی بلخ مرگ خوشتر که زندگانی تلخ

موی گردد پس از سیاهی بور نیست پس از سپیدی الا گور»

(همان: ۱۰۹۱)

سعدی انسان ها را به انس گرفتن و مالوف شدن با خوب و بد روزگار، دعوت می کند و می گوید: هرچند دنیا ناپایدار است ولی بهتر است انسان با سرد و گرمی روزگار و رنج و سختی ها و خوشی و

آسایش دنیا کنار بیاید و در برابر تقدیر و سرنوشت تسلیم باشد چون با بی‌صبری و اعتراض چیزی عوض نمی‌شود پس باید در برابر ناملایمات صبور و بردبار باشیم:

«چون نتوان بر افلاک دست آختن ضروری است با گردشش ساختن»
(همان: ۳۴۲)

۲-۲- غنیمت شمردن فرصت‌های دنیوی

«بکن پنبه غفلت از گوش هوش که از مردگان پند آید به گوش»
(بوستان: ۶۲)

کسانی که در این دنیا زندگی را آغاز می‌کنند، باید متوجه این نکته باشند که همیشه بر روی زمین نمی‌توان زندگی کرد، فرصت آنها محدود است، آدمی باید در این فرصت اندکی که دارد، با انتخاب مسیر درست زندگی و تلاش لازم، استعدادهای خود را شکوفا سازد و خود را به کمالات برساند. توجه کنید که دنیا منزل نقل و انتقال و جایگاه اندرز گرفتن از اتفاقات است. روزگار، کمانگیری است که به هر کس تیر انداخت زخمش علاج ندارد و همه‌ی زندگان را با تیر مرگ هدف می‌گیرد تا نسل‌های بشر یکی بعد از دیگری و متناوب زندگی را شروع کنند. افراد سالم و تندرست را بیمار می‌سازد، جوانان را پیر می‌گرداند و مرگ آنان را نمی‌توان برگرداند:

«چه مایه بر سر این ملک، سروران بودند چو دور عمر به سر شد، در آمدند از پای»
(سعدی، ۱۳۸۳: ۹۴۰)

۲-۳- گذر زمان و ناپایداری شادی و غم دنیا

واقع امر این است که زمان به عنوان مولود و زاییده حرکت با گذشتن و عبور، همه چیز را در خود حل می‌سازد و تغییر می‌دهد. هر روزی که از عمر ما آدمیان می‌گذرد، جزئی از یک کل است که مثل برق می‌گذرد. این روزها را یکی یکی از مجموعه عمر ما برمی‌دارند و آنقدر ادامه می‌دهند تا دیگر چیزی از آن باقی نماند.

و کودکی به جوانی و جوانی به میانسالی و پس از آن کهنسالی در انتظار آدمی است. در آخر هم مرگ جانشین هستی انسان می‌شود و به یک باره وجود انسان را نابود می‌کند. به عقیده سعدی اگر از کوهی هم به مرور زمان قطعه قطعه بردارند، چیزی از آن باقی نمی‌ماند و متلاشی می‌شود. خاک آنقدر اعضای پیکر آدمی را می‌پوشاند و از بین می‌برد که با خاک یکسان و یکنواخت می‌گردد:

«خاک چندان از آدمی بخورد که شود خاک و آدمی یکسان»

هر دم از روزگار ما جزویست
 که گذر می کند چو برق یمان
 کوه اگر جزو جزو برگیرند
 متلاشی شود به دور زمان»

(سعدی، ۱۳۸۳: ۱۰۹۱)

به عقیده سعدی دنیا پایدار نیست و مرگ نهایت زندگی دنیوی است و خاک جایگاه اصلی و ابدی انسان است و فرد خردمند باید این را بداند که روزگار ممکن است گاهی شیرین و زیبا شود و محبت خود را به او نشان دهد و گاهی نیز تلخ و سخت است. ممکن است گاهی با جلوه‌های مختصری و تحقق اندکی از آرزوهایش وی را شاد سازد اما این را هم به خوبی باید در نظر گیرد که آسایش روزگار قابل استمرار و دوام نیست و چراغ هیچکس تا آخر روشن نمی‌ماند چون انسان از ترک دنیا در امان نیست:

«بس اعتماد مکن بر دوام دولت دهر
 که آزموده ی خلق است خوی غدارش»
 (سعدی، ۱۳۸۳: ۹۶۱)

۴-۲- دنیا، سرای فانی

«جهان ای پسر ملک جاوید نیست
 ز دنیا وفاداری امید نیست»
 (بوستان: ۶۵)

یکی از مختصات زندگی مادی این جهان، استحاله و دگرگونی است که در زمان و مکان و تمام موجودات زنده و غیرزنده آن مشاهده می‌گردد، تغییر حالت و دگرگونی چهره ظاهری در تمام مخلوقات و موجودات مخصوصاً آدمیان، بیانگر ناپایداری و بی‌وفایی امور دنیاست، روزگار این گونه است و حرکت زمان و توالی روز و شب و ماه و سال به تدریج جسم، جان و عمر انسان را تباه می‌سازد:

«چنین است گردیدن روزگار
 سبکسیر و بد عهد و ناپایدار»
 (سعدی، ۱۳۸۳: ۲۴۹)

سعدی می‌گوید: دنیا هر موجود زنده‌ای را در پایان کار، عاجز و درمانده می‌گرداند و با نوع بشر در حال دشمنی و بی‌وفایی است و در حقیقت کینه‌توزی، خیانت و جفا سرشت ابدی اوست:

«نه اکنون است بر ما جور ایام
 که از دوران آدم تاکنون است

نمی‌دانم حدیث نامه چون است
 همی بینم که عنوانش به خون است»
 (همان: ۹۵۵)

۲-۲- ناپایداری دنیا

سعدی این معلم اخلاق و استاد پند و اندرز و عمل با ایمان محکمی که دارد دستورات قرآن کریم و حضرت رسول اکرم (ص) و دین مقدس اسلام را با جان و دل پذیرفته است ولی هنگام دقت و کنجکاو‌ی در نظام خلقت، تمایل دارد به اسرار آن پی ببرد او نیز مثل اندیشمندان دیگر در این عرصه اظهار عجز می‌کند و بی آن که یقین خود را آلوده به شک سازد، می‌گوید: عقل انسان در این زمینه دچار حیرت می‌شود و فهمیدن رازهای جهان برای بشر محال است. از این رو سعدی مخاطبین خود را دعوت به سازگاری با گردش ایام می‌نماید. آدمی در برابر پنجه نیرومند شاهین قضا و قدر، سخت ناتوان، سست و عاجز است و هنوز در برابر او مجهولات فراوانی موج می‌زند:

«درین‌گاه که بی مابسی روزگار بروید گل و بشکفد نوبهار
بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت برآید که خاک باشیم و خشت»
(بوستان: ۱۸۶)

شاعر فرزانه و جهان دیده‌ای همچون سعدی که سر تسلیم در برابر تقدیر فرود آورده است، ضعف و عجز بشر را در کشف اسرار و مصائب و بی‌کرانگی هستی به خوبی دریافته است، می‌فرماید: حالا که ما نمی‌توانیم به گردش افلاک مسلط گردیم و چرخ روزگار و گردش ایام، بدون آن که به خواست انسان و انسان ارزش بنهد به پیش می‌رود پس بهتر است با ناخوشی‌ها و نامالایمات آن بسازیم و صبور و بردبار باشیم:

«چو نتوان بر افلاک دست آختن ضروری است با گردشش ساختن»
(سعدی، ۱۳۸۳: ۳۴۲)

۲-۶- بی‌رحمی حوادث روزگار

گردش روزگار و توالی شب و روز و شتاب بی‌امان زمان، همه چیز را فرسوده و نابود می‌سازد. و انسان نیز بین زمین و آسمان گرفتار است و فشار زندگی و چرخ زمان، او را پیر و نابود می‌کند و مثل سنگ‌های آسیاب که گندم را به آرد تبدیل می‌کند روزگار نیز چون آسیابی مردم را نابود می‌کند و هیچ نوع رحم و شفقتی ندارد:

«چرخ گردان بر زمین، گویی دو سنگ آسیاست در میان هر دو روز و شب دل مردم طحین»
(سعدی، ۱۳۸۳: ۹۴۶)

سعدی در ابیات دیگری همین مضمون را آورده است.

«این گرسنه گریه بی رحم
خود سیر نمی شود ز مردم
ابنای زمان مثال گندم
وین دو فلک چون آسیاب است»

(سعدی، ۱۳۸۳: ۹۸۰)

گاهی غفلت انسان و گاهی تقدیر و بد آوردن، باعث می شود روزگار ضربه‌ی کاری به آدمی وارد سازد که هیچ گاه جبران نشود. برای زخم‌هایی که دنیا ایجاد می کند، حقیقتاً مرهم و دارویی پیدا نمی شود، دنیا از دیدگاه سعدی بسیار خونخوار و کشنده است که خردمند از آن وفا جستجو نمی کند، همان طور که از مار سمی انتظار عسل نباید داشت از این دنیا هم نمی توان انتظار وفا و آرامش و آسایش و جاودانگی داشت:

«به نیشی می زند دوران گیتی
که آن را تا قیامت نیست مرهم
وفاداری مجوی از دهر خونخوار
محال است انگبین در کام ارقم»

(همان، ۹۲۳)

دنیا خانه‌ای است که اهل خود را می کشد و نابود می سازد و از نو عده‌ای دیگر در آن بیتوته می کنند و به کالاهای آن فریفته می شوند، آن ها نیز چون گذشتگان در حیرانی و سرگردانی به هلاکت می رسند، زیرا دنیا، سرای مرگ و میر است گویی کینه تیزی است که کارش جفا و کجی و خیانت است:

«نه اکنون است بر ما جور ایام
که از دوران آدم تاکنون است
نمی دانم حدیث نامه چون است
همی بینم که عنوانش به خون است»

(سعدی، ۱۳۸۳: ۹۵۵)

۷-۲- ترک تعلقات دنیوی

اهل ایمان و خردمندان که دریافته‌اند همه جهان هستی از اتم تا کهکشان در تسخیر و تحت فرمان خداوند بی همتاست، بهترین دل بستگی را جلب رضایت حق و تقویت ایمان خود می بینند، بنابراین از لذت‌ها و تعلقات دنیوی، خود را بی نیاز می بینند، دل از تمامی آن‌ها می کنند. سعدی در مورد دل سپردن به دنیا نکوهش می کند و می گوید:

«دل در جهان میند که با کس وفا نکرد
هرگز نبود دور زمان بی تبدیلی»

(سعدی، ۱۳۸۳: ۹۵۳)

سعدی در همان ابتدای گلستان پرگل و پربارش بر عمر تلف شده‌ی خویش اشک حسرت و اندوه می‌ریزد و در همان ابتدای کار سعی دارد مخاطبش را آگاه کند که توشه‌های لازم را از زندگی برگیرد که فرصت زیادی ندارد ولی نه تنها گلستان بلکه در جای جای غزلیات و رباعیات و در اغلب حکایت‌های بوستان، سعدی به مرگ و ناپایداری دنیا و فرصت اندک انسان‌ها اشاره دارد و سعی دارد که پند و اندرزهای لازم را به خواننده‌اش منتقل کند مانند ابیات معروف و مشهور ذیل:

چون نگه می‌کنم نماند بسی
مگر این پنج روز دریایی
کوس رحلت زدند و بار نساخت
باز دارد پیاده را ز سبیل
رفت و منزل به دیگری پرداخت
وین عمارت بسر نبرد کسی
دوستی را نشاید این غدار
خنک آن کس که گوی نیکی برد
کس نیارد ز پس ز پیش فرست
اندکی ماند و خواجه غره هنوز
ترسنت پر نیآوری دستار
وقت خرمنش خوشه باید چید»
(گلستان: ۵۲)

سعدی در همین چند بیت تمام آنچه را که باید در مورد ناپایداری دنیا و اجل و مرگ بگوید به طور خلاصه و مفید بیان می‌کند و اندرز خویش را که باید در این جهان توشه حاصل کند را گوشزد می‌کند و پند می‌دهد. تأمل در این ابیات سعدی نکات مبهم بسیاری را برای انسان روشن می‌سازد و نیز دوباره در لابه لای حکایت‌های بوستان آورده است که:

«بر طاق ایوان فریدون نبشته است:

دل اندر جهان آفرین بند و بس
که بسیار کس چون تو پرورد و کشت
چه بر تخت مردن چه بر روی خاک»

«هر دم از عمر می‌رود نفسی
ای که پنجاه رفت و در خوابی
خجل آن کس که رفت و کار نساخت
خواب نوشین بامداد رحیل
هر که آمد عمارتی نو ساخت
وان دگر پخت همچنین هوسی
یار ناپایدار دوست مدار
نیک و بد چون همی ببايد مرد
برگ عیش به گور خویش فرست
عمر برفست و آفتاب تموز
ای تهی دست رفته در بازار
هر که مزروع خود بخورد نجوید

جهان ای برادر نماند بکس
مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت
چو آهنگ رفتن کند جان پاک

(بوستان: ۷۰)

سعدی - علیه الرحمه - به طور مداوم دنیای ناپایدار و فرارسیدن مرگ را با حکایات و اندرزهای گوناگون به تصویر می کشد، وی با توجه به اینکه آموزگار اخلاق و ادب پارسی است قناعت و تواضع و عدالت و دوراندیشی و علم‌اندوزی و اطاعت از پروردگار و عبودیت راه، راه رستگاری می‌داند که خداوند با سوق دادن انسان‌ها به سمت این اهداف سعی دارد افراد بشر را متعالی و سعادت‌مند گرداند:

«کنونت که دست است خاری بکن دگر کی برآری تو دست از کفن»

(همان: ۶۶)

ایام زندگانی پیوسته در حال سپری شدن است و عمر گران‌مایه در حال گذر است و سعدی می‌گوید از این عمر گذرا و روزگار ناپایدار پندی بگیر و آن را در زندگی شخصی و اجتماعی به کار بند چرا که مرگ به سراغ تو نیز می‌آید و تو نیز باید ترک دنیا کنی پس به فکر توشه‌ی آخرت باش و در این میان کسی باش که نام نیکو و زیبا آن چنان که شایسته و برازنده‌ی یک انسان است از تو باقی بماند تا به سر منزل خوبی‌ها و نیکی‌ها رهنمون شوی و بهشت برین جایگاه ابدی تو باشد و گرنه مرگ نیستی عاقبت همه‌ی انسان‌ها است پس برای مرگ دوست و یا دشمن خوشحالی مکن که مرگ تو را هم در می‌یابد بنابراین از این محل گذر به فکر توشه‌ی راه باش و به سعادت ابدی بیندیش:

مگر خفته بودی که بر باد رفت
به تدبیر رفتن نپرداختی
منازل به اعمال نیکو دهند
و گمر مفلسی شرمساری بری
تهیدست را دل پراکنده تر
دلت ریش سرپنجه غم شود
غنیمت شمر پنج روزی که هست
بفریباد و زاری فغان داشتی
لب از ذکر چون مرده برهم مخفت
تو باری دمی چند فرصت شمار»

«بیا ای که عمرت بهفتاد رفت
همه برگ بودن همی ساختی
قیامت که بازار مینو نهند
بضاعت به چندان که آری بری
که بازار چندان که آکنده تر
ز پنجه درم پنج اگر کم شود
چو پنجاه سالت برون شد ز دست
اگر مرده مسکین زبان داشتی
که ای زنده چون هست امکان گفت
چو ما را به غفلت بشد روزگار

(بوستان: ۱۸۲)

نتیجه گیری

به طور کلی می‌توان گفت بزرگان ادب فارسی تنها شاعر نبوده‌اند بلکه هر یک از آن‌ها حکیمان و فیلسوفان دوره‌ی خویش نیز بوده‌اند و اشعار ایشان حکمت آمیز و پندآموز بوده است. اگرچه آن‌ها از مرگ و نیستی در شعر خویش سخن به میان آورده‌اند ولی انگیزه آن‌ها بیدار کردن انسان‌ها از خواب غفلت و هوشیار کردن آنان است تا در ظلمت و جهل این دنیا فرو نروند.

سعدی -علیه الرحمه- نیز در تمام آثار و کتب گران سنگ خویش که سراسر حکمت و اخلاق است مسئله‌ی مرگ را طرح کرده است، سعدی به جهان پس از مرگ اعتقاد دارد و از این رو همواره در سخن خویش چه نظم و چه نثر آدمی را به نیکی و کردار و اخلاق نیک، گذشت، احسان، بخشش، عدالت و انصاف، مهربانی، مدارا با دوستان و دشمنان، زهد و تقوی، عزت نفس و قناعت و... فرا می‌خواند که ثمره آن انسان کمال یافته‌ای است که فضیلت‌های درونی خویش را پرورده تا به سعادت اخروی دست یابد؛ و به نظر سعدی اگر انسان‌ها مراقب کردار و رفتار و گفتار خویش باشند نه تنها نام نیک از آن‌ها باقی می‌ماند بلکه در سرای باقی نیز عاقبت به خیر می‌شوند.

سعدی همواره یادآوری می‌کند که انسان برای همیشه در این دنیا باقی نمی‌ماند بنابراین او را به تسلیم بودن در برابر تقدیر خداوند و شکیبایی در برابر ناملایمات توصیه می‌کند و نصیحت و اندرز همیشگی او به آدمی این است که دچار خطا و اشتباه نشود چرا که این لغزش‌ها، گمراهی او را در این دنیا و نابودی آخرتش را در پی دارد.

چنان که گذشت از دیدگاه سعدی، مرگ امری حتمی و قطعی است اما از آن جهت که او شاعری اخلاقی و اجتماعی است، زندگی در این دنیا را پلی برای رستگاری آن دنیا می‌داند و انسان‌ها را به سوی رستگاری فرا می‌خواند و زندگی کردن در چهارچوب اخلاق و کردار نیک را توأم با مرگی شایسته و سعادت‌مند می‌داند و از این رو در سراسر اشعار خویش به انسان هشدار می‌دهد و سعی می‌کند او را از خواب غفلت و جهل بیدار سازد تا در این آمدن و رفتن، عمر را به تباهی نگذرانند و اسباب سفر آخرت را فراهم سازد و تا فرصت باقی است بهترین بهره را از دنیا بگیرد تا سرانجام با آراستگی به اخلاق نیک و کردار شایسته، سفری زیبا و راحت در وادی مرگ داشته باشد و نه با ترس و نادانی بلکه با بصیرت کامل دنیای فانی را به سوی دنیای باقی ترک کند:

اکنون بایست ای خفته بیدار بود چو مرگ اندر آید ز خوابت چه سود؟

توپاک آمدی بر حذر باش و باک که ننگست ناپاک رفتن به خاک
(سعدی، ۱۳۸۳: ۱-۳۸۲)

منابع

۱- قرآن کریم

- ۲- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۸۱). **دستور تاریخی**، تهران: سمت.
- ۳- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۸۱). **چهار سخنگوی وجدان ایرانی**، تهران: قطره.
- ۴- حسینی طهرانی، محمدحسین. (۱۳۷۹). **معادشناسی**، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۵- خیام نیشابوری، عمر. (۱۳۷۸). **رباعیات**، تهران: نشر ناهید.
- ۶- سعدی، مشرف الدین مصلح بن عبدالله. (۱۳۸۱). **بوستان سعدی**، به اهتمام غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
- ۷- (۱۳۸۳). **کلیات سعدی**، به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران: امیرکبیر.
- ۸- (۱۳۸۱). **گلستان سعدی**، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۹- صفا، ذبیح الله. (۱۳۸۲). **تاریخ ادبیات در ایران**، تهران: ققنوس.
- ۱۰- مؤید شیرازی، جعفر. (۱۳۷۶). **سیمای سعدی**، شیراز: مرکز نشر شیراز.